

معرفی و نقد کتاب

منازعه قومی؛ علل، پیامدها، پاسخ‌ها^۱

معرفی کتاب

کتاب *منازعه قومی؛ علل، پیامدها و پاسخ‌ها* متشکل از فهرست مطالب، تقدیر، مقدمه و دو بخش اصلی در نه فصل، نتیجه‌گیری، یادداشت، فهرست منابع و نمایه در ۲۳۲ صفحه توسط کارل کردل - پژوهشگر سیاست در دانشگاه پلی‌موث - و استفان ولف - استاد علوم سیاسی مدیر مرکز بین‌المللی مدیریت بحران و حل مناقشه در دانشگاه ناتینگهام - نگاشته شده است.

پیش از آغاز بحث‌های اصلی کتاب، در مقدمه‌ای سه صفحه‌ای و یک فصل ۱۹ صفحه‌ای با عنوان «مطالعه منازعه قومی» موضوعات محوری و ساختار اصلی کتاب توضیح داده شده است. به نظر نویسندگان، منازعه قومی پدیده‌ای در امور بین‌المللی است که درک و تعریف آن دشوار است (ص ۱) و پرسش‌های عدیده‌ای را برمی‌انگیزد مانند اینکه: چه کسانی در ستیزه‌های قومی با یکدیگر می‌جنگند؟ و چرا؟ چرا اغلب منازعات قومی به خشونت‌های دهشت‌بار نسبت به غیرنظامیان می‌انجامند؟ چه عواملی مردم را به اعمال چنین خسارت‌ها یا حمایت از مرتکبین چنین اعمالی وامی‌دارد؟ چرا سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های بزرگ اغلب نسبت به تهدیدهای امنیتی ناشی از چنین منازعاتی پیش از تبدیل آن به بحرانی بزرگ بی‌تفاوت‌اند؟ چه عواملی حل و فصل منازعات قومی را دشوار می‌سازد؟ فرایند بسیج، راهبردها و تاکتیک‌های رویارویی‌های بین قومی کدام‌اند؟ عوامل محیطی تسهیل‌کننده منازعه قومی چیست؟ بهترین زمان مداخله در مناقشه چه هنگامی است؟ مناسب‌ترین ابزارهای غیرقهرآمیز یا اجبارآمیز مداخله در منازعات قومی کدام‌اند؟

1. Cordell, Karl and Stefan Wolf (2010); *Ethnic Conflict- Causes-Consequences-Responses*, UK: Polity Press, 232 pages.

هدف اصلی این کتاب ارائه نظریه‌ای جدید و حل مجادلات فکری و عملی و ارائه پاسخی جامع بدین پرسش‌ها نیست بلکه ارائه مدلی تحلیلی است که درخصوص منازعه خاص قومی به کار رود و نسبت به هیچ‌یک از نظریه‌های موجود تعصب یا جانبداری مثبت یا منفی نداشته باشد (ص ۲).

نویسندگان پس از ارائه مدل تحلیلی خود، با اذعان به این که مطالعه همه نظریه‌ها میسر نیست، نظریه‌های ستیزه‌های قومی را در دو دسته کلی جای می‌دهند. نخست، رهیافت انتخاب عقلانی است که بر علل مناقشات قومی در قالب معمای امنیت یا فرصت‌های اقتصادی تکیه می‌کند و دوم مکتب فکری گسترده‌تر که به دنبال فهم روابط علی از طریق کاربرد نظریه‌های روان‌شناختی مثل نظریه واقع‌گرای گروهی، نظریه هویت اجتماعی و نظریه روانی - فرهنگی یا روان تحلیلی است (ص ۲).

فهم علل و نتایج ستیزه قومی علاوه بر بُعد فکری، از منظر سیاستگذارانه نیز مهم است چون بدون چنین درکی، تصور این که چگونه می‌توان درباره راه‌های پایدار حل مناقشات، مذاکره، اجرا و اقدام نمود غیرممکن است. از این رو نیمه دوم کتاب به قواعد حل منازعه‌های قومی با تکیه بر نقش جامعه بین‌المللی می‌پردازد (ص ۳).

در ادامه مؤلفان با بررسی دلایل ارتباط نظریه‌های روابط بین‌الملل با منازعه قومی معتقدند که ستیزه‌های قومی که در یک سطح از نظام بین‌المللی رخ می‌دهند مستقل از نتایج آن در سطوح دیگر نیستند بلکه نتایج آنها بر سطوح دیگر نیز مؤثر است؛ بدین معنی که ستیزه‌های قومی به وسیله واکنش‌های بازیگران کلیه سطوح شکل می‌گیرد (ص ۱۴). رهیافت سطح تحلیل هم‌چنین بر نقش مهم نهادها در ستیزه‌های قومی تأکید می‌کند، چون اگر نهادها کارآمد باشند سازوکارهایی ایجاد می‌کنند تا منافع بازیگران مختلف با یکدیگر هم‌ساز شود و برعکس چنان‌چه زورمداران عمل کنند و سازوکارهای صلح‌آمیز بین بازیگران را تضمین نکنند احتمال وقوع منازعات قومی افزایش می‌یابد. پس ناتوانی یا عدم اراده این نهادها برای مداخله مؤثر، موجب کاربرد زور از سوی طرف قوی‌تر می‌شود (ص ۱۴).

در قسمت نظریه‌های مهم نیز به دو جریان عمده نظریه‌پردازی یعنی ازلی‌انگاری و سازه‌انگاری توجه می‌شود. با این حال نویسندگان به تلاش‌هایی اشاره می‌کنند که برای غلبه بر دو انگاری ازلی‌انگاری / سازه‌انگاری شکل گرفته است که از مهم‌ترین آنها مکتب نمادپردازی قومی است که به مثابه سازه نظری ترکیبی، بر عناصر مادی و ذهنی مطالعه منازعه قومی تأکید می‌کند (ص ۱۵).

سپس نویسندگان با بیان این که صرف وجود دو گروه متمایز قومی به بروز ستیزه قومی نمی انجامد بلکه شکل گیری نوع خاصی از تعاملات است که باعث تکوین ستیزه های قومی و مدت و شدت آن می شود به نظریه های روابط بین قومی می پردازند و در این ارتباط به نظریه های انتخاب عقلانی و رهیافت های اجتماعی - روان شناختی توجه می کنند (ص ۱۶). در رهیافت انتخاب عقلانی، محاسبه سود و زیان در رفتار گروه های قومی متغیر اصلی است ولی در رهیافت روان شناختی - اجتماعی عنصر نبرابری بین گروه های قومی متغیر اساسی به شمار می رود (ص ۱۷).

بخش بعدی کتاب معطوف به نظریه های حل منازعات قومی است. هدف حل منازعه ایجاد چارچوبی نهادین است تا در آن منافع متضاد گروه های قومی یا دولت - اگر یکی از طرف های درگیر باشد - چنان با یکدیگر سازگار شود که انگیزه های همکاری و تعقیب مسالمت آمیز منافع از طریق مصالحه و سازش، بیش از منافع هرگونه رویارویی خشونت آمیز باشد (ص ۱۸).

بعد از این فصل مقدماتی دو بخش اصلی کتاب آغاز می شود. بخش اول در ۵۲ صفحه متشکل از فصول سوم و چهارم به بحث درباره علل و پیامدهای منازعه قومی می پردازد. فصل اول با عنوان «نظریه های منازعه قومی» بر این نظریه ها متمرکز است. در ابتدای فصل سوم مؤلفان، ادبیات موضوع ستیزه های قومی از دهه ۱۹۵۰ م را در چند دسته طبقه بندی کرده اند. دسته اول منابعی هستند که از دهه ۱۹۵۰ م تا دهه ۱۹۷۰ م نوشته شده و اغلب مانند آثار دویچ، گلنر، کدوری، اسمیت بر ملی گرایی متمرکز بوده یا مثل آلمانی های ساکن در خارج از آلمان، بر موضوع اقلیت های خاص تمرکز کرده اند. دسته دوم آثار محققانی مثل رابوشکا و شیپسل، ایسمن و هوروتیز را شامل می شود که به طور روشمند به منازعات قومی پرداخته اند و دسته سوم شامل منابعی است که در دهه ۱۹۹۰ م نگاشته شده اند. تفاوت این نوشته ها با منابع پیشین تلاش برای نشان دادن رابطه بین نظریه های منازعات قومی و نظریه های روابط بین الملل است. نویسندگان این آثار برای تبیین ستیزه های قومی در کنار توجه به رهیافت انتخاب عقلانی، به رهیافت اجتماعی - روان شناختی نیز توجه کرده اند مانند آثار راس، کافمن و روتچیلد که بیشتر بر متغیر «ناامنی» تأکید دارند (ص ۲۵).

فصل چهارم با نام «مطالعه منازعه قومی» در ۱۹ صفحه با این پیش فرض اساسی آغاز می شود که منازعات قومی با همه پیچیدگی پدیده هایی قابل فهم اند و پیچیدگی آنها مترادف با مشکل یا ناممکن بودن درک آنها نیست بلکه بدین معنی است که برای

درک آنها باید متغیرهای زیاد و متنوعی را فهمید. این درک از طریق یک مدل تحلیلی تسهیل می‌شود که به ما امکان می‌دهد با برداشتن چند گام عوامل مؤثر درباره ریشه‌ها، مدت و شدت منازعات قومی را شناسایی و طبقه‌بندی کنیم.

گام نخست مرور ادبیات موجود روابط بین‌المللی درباره سطوح تحلیل است. گام دوم بحث از نظریه‌هایی است که برای درک روابط علی بین متغیرهای مستقل مفید هستند و گام سوم هم توجه به سطوح مختلف تحلیل، درباره شدت و مدت ستیزه‌های قومی و کامیابی و ناکامی سیاست‌های متخذه درخصوص پیشگیری، مدیریت و حل آنها است. نویسندگان با تعریف منازعه قومی آن را ستیزه‌ای می‌دانند که حداقل یک طرف آن پیرامون هویت قومی اعضای خود سازمان می‌یابد و گروه‌های سازمان یافته قومی به طور نظام‌مند برای نیل به اهداف راهبردی خود علیه دیگران خشونت می‌ورزند (ص ۵). سپس آنان با الهام از رویکرد دیوید سینگر، با نقد رهیافت‌های سنتی دوگانه انگار داخلی و خارجی، به چهارسطح تحلیل محلی، دولتی، منطقه‌ای و جهانی توجه می‌کنند. بعد از آن، نویسندگان با توجه به پایه‌های نظری مطالعه ستیزه‌های قومی و حل و فصل آنها معتقدند از اواخر دهه ۱۹۹۰م. محققانی هم‌چون کولیر، فیرون و لیتین درخصوص علل مناقشات قومی فراتر از برداشت‌های پارادایم سنتی مبنی بر نابرابری و بی‌عدالتی رفته و خشونت را متأثر از عوامل و محرک‌های اقتصادی دانسته‌اند. به اعتقاد این گروه جنگ داخلی وقتی رخ می‌دهد که عواید اقتصادی جنگ با احتساب متغیرهایی چون احتمال کسب پیروزی، پاداش احتمالی حامیان، هزینه‌های محتمل، مدت جنگ که خود باعث افزایش هزینه‌های احتمالی می‌شود، بر هزینه‌های آن پیشی گیرد. به نظر کولیر و هافلر: ۱- جنگ داخلی پدیده‌ای خاص کشورهای کم درآمد است. ۲- معمولاً وجود منابع طبیعی که گروه‌های درگیر خواهان کنترل آن باشند شرایط را سخت‌تر می‌کند. ۳- کشورهای پرجمعیت‌تر ریسک بالاتری برای وقوع جنگ داخلی و تداوم آن دارند و ۴- صرف تمایز قومی - زبانی برای جوامع زیان‌بار نیست بلکه بیشتر درجاتی از تمایز که شورش را تسهیل می‌کند نقش مؤثرتری دارد (ص ۳۳). آنگاه نویسندگان به انگیزه‌های اجتماعی - روانی مؤثر در تکوین ستیزه‌های قومی می‌پردازند. در این دسته نظریه‌ها، ریشه‌های منازعه بر روش‌هایی استوار است که افراد محیط خود را تصور و موقعیت خود را در آن ترسیم می‌کنند و بر مبنای آن هویت فردی و گروهی خویش را به عنوان راهنمای رفتار و اعمالشان بنیان می‌نهند (ص ۳۷). مهم‌ترین نظریه‌های این بخش عبارتند از: نظریه‌های واقع‌گرای منازعه گروهی، نظریه هویت اجتماعی و نظریه‌های روان تحلیلی / پویایی روانی.

نظریه واقع‌گرای منازعه گروهی ریشه در آرای مظفر شریف در ۱۹۵۴م دارد و با الهام از رهیافت انتخاب عقلانی، ریشه منازعه بین گروهی را تصور اعضای گروه‌ها از رقابت بر سر منابع کمیاب می‌داند و خصومت بین گروه‌ها را ناشی از اهداف متعارض واقعی یا تصویری می‌بیند. به عبارت دیگر رقابت با حاصل جمع صفر بین گروه‌های رقیب به تکوین کلیشه‌های ذهنی منفی گروه‌ها نسبت به یکدیگر و دشمنی آنها با هم منجر می‌شود (ص ۳۷).

نظریه هویت اجتماعی با الهام از آرای تاجفل، بلیگ و هوروویتز معتقد است که هر فردی جهان اجتماعی‌اش را به مقوله‌های اجتماعی متمایز مثل جنسیت، طبقه، حرفه، قومیت و غیره تقسیم کرده و خود و دیگران را در رابطه با آنها تعریف می‌کند. مقوله‌بندی اجتماعی به مقایسه میان درون‌گروه - برون‌گروه می‌انجامد و تا وقتی که عضویت در یک گروه به عزت نفس فرد می‌افزاید فرد عضو آن گروه باقی می‌ماند، اما اگر فرد از عضویت خود ناراضی باشد برای تغییر ساختار آن تلاش می‌کند و در جامعه‌ای که از گروه‌های اقلیت برخوردار باشد، برای اقلیت‌ها احراز هویت اجتماعی مثبت دشوار است چون آنان در مقایسه با اکثریت، موقعیت نازل‌تری دارند؛ لذا برای کسب هویت اجتماعی مثبت با چالش مواجه می‌شوند (ص ۳۸).

طبق نظریه هویت اجتماعی ستیزه بر سر نیازها و منافع، تابع مناقشات بر سر موقعیت و قواعد نظام سیاسی مانند شهروندی، نظام‌های انتخاباتی، زبان رسمی، قانون اساسی و غیره می‌باشد (ص ۳۹).

نظریه‌های روان تحلیلی / پویایی روانی با توجه به اهمیت فرهنگ و هویت در ستیزه‌های قومی بر این موضوع تأکید می‌کنند که مردم چگونه خود و دیگران را تصور می‌کنند. شناختن خود و دیگری به وسیله فرهنگ و در فرایند رشد شخصیت و جامعه‌پذیری فرد شکل می‌گیرد. به نظر پژوهشگران این حوزه برخی از نمادهای فرهنگی مانند پرچم، سرود، اماکن پرستش، علائم مذهبی - دینی، خاطرات و... هر چند مهم‌اند اما برای تعریف هویت گروهی کافی نیستند. هویت گروهی علاوه بر نمادهای فرهنگی، نیازمند شناسایی دشمنانی است که به اعضای گروه کمک می‌کند خود را تعریف کنند که چه کسی نیستند. به نظر ولکان اقلیت‌ها به‌ویژه در جامعه‌ای که امکان همانندشدگی با اکثریت را نیابند اهداف آسان و مناسبی برای «دیگر شدن» در قبال احساسات و تصویرسازی منفی اکثریت هستند (ص ۳۹).

سرانجام نویسندگان به ابعاد بین‌المللی منازعه قومی توجه می‌کنند که بیشتر در دهه

۱۹۹۰م در آرای برویکر انعکاس یافته است. وی سه متغیر اقلیت‌های ملی، دولت‌های ملت‌ساز و سرزمین‌های ملی خارجی و تعامل آنها را در شکل‌گیری منازعه قومی مؤثر می‌داند. به طور کلی این نظریه‌ها به نقش مهم محیط و سازمان‌های بین‌المللی در شکل‌دهی به سیاست هویت می‌پردازند (ص ۴۲).

فصل پنجم «انگیزه، ابزارها و فرصت: چارچوبی برای درک علل ستیزه‌جویی» نام دارد. نویسندگان در این فصل، با اشاره به این نکته که ستیزه قومی با اتکاء به متغیر واحد قابل درک نیست، بلکه باید به سطوح مختلف تحلیل توجه کرد که در تعامل با یکدیگر هستند و محیط و زمینه خاصی ایجاد می‌کنند که در آن منازعه قومی تشدید می‌شود یا تخفیف می‌یابد بحث خود را آغاز نموده‌اند. هم‌چنین به نظر مؤلفان، منازعات قومی نه پدیده‌ای طبیعی و ساده بلکه پدیده‌هایی ساختگی و نتیجه انتخابات‌های عامدانه افراد یا رهبران و پیروان آنان‌اند. در نتیجه نخستین عنصر مفهومی این چارچوب مجموعه انگیزه‌هایی است که مردم را وادار می‌کند که به منازعه بپیوندند (ص ۴۴). البته صرف داشتن انگیزه برای وقوع منازعه قومی کافی نیست بلکه وجود ابزارها و فرصت نیز لازم است. در ادامه نویسندگان در خصوص گرجستان، مقدونیه، رواندا و فیلیپین این نکته را پی می‌گیرند که چگونه متغیرها در سطوح مختلف تحلیل، بازیگران را برای ورود به مناقشه قومی یا اجتناب از آن توانا می‌سازند یا محدود می‌کنند و توضیح می‌دهند که چگونه دسترسی به وسایل و گشایش یا بسته شدن فرصت‌ها به کاربرد نظام‌مند خشونت برای نیل به اهداف راهبردی می‌انجامد یا مانع آن می‌شود (ص ۴۵).

بخش دوم با عنوان «پاسخ‌ها به منازعه قومی» در چهار فصل نگاشته شده است. **فصل ششم** کتاب، «پیشگیری، مدیریت و حل منازعات قومی» نام دارد. نویسندگان در این فصل، ترتیبات حل منازعه را متشکل از سه مرحله پیشگیری، مدیریت و حل آن می‌دانند و این ترتیبات از نظر آنها به معنی سیاست‌هایی است که به وسیله طرف‌های ستیزه قومی یا طرف‌های ثالث درگیر در آن دنبال می‌شود. پیشگیری مجموعه سیاست‌هایی است که در مراحل اولیه منازعه، قبل از گسترش آن به سطح خشونت یا پس از آتش‌بس اتخاذ می‌شود تا از بازگشت خشونت جلوگیری کند و هدف آن کانالیزه کردن ستیزه به رفتارهای غیرخشونت‌آمیز به وسیله ارائه مشوق‌هایی برای رفتارهای مسالمت‌آمیز یا افزایش هزینه‌های تشدید خشونت برای طرف‌های ستیزه است.

مدیریت تلاشی است که برای حفظ سطح، تحدید یا هدایت آثار منازعه قومی پایدار و بادوام صورت می‌گیرد و حل منازعه اقداماتی برای ایجاد چارچوب نهادی است که در آن منافع متعارض گروه‌های قومی با یکدیگر سازگار می‌شود تا انگیزه‌های همکاری و روش‌های غیرخشونت‌آمیز تعقیب منافع و مصالحه واجد فوایدی بیشتر از هرگونه رویارویی خشونت‌آمیز می‌شود (ص ۷۹).

نویسندگان در ادامه بر مبنای مدل تحلیلی خود، به عوامل قومیت و مرز به‌عنوان ریشه‌های منازعه می‌پردازند. به نظر آنها صرف وجود تنوع قومی باعث منازعه نمی‌شود بلکه قطبی شدن آنها سبب منازعه می‌شود (ص ۸۱). از این رو گروه‌های قومی درباره موضوع‌هایی از قبیل امنیت، مشارکت، هویت فرهنگی و فرصت‌های اقتصادی حساس‌اند و در صورت عدم تأمین آنها رفتارهایی چون جدایی‌خواهی، اتحاد با دولت‌های دیگر، خودمختاری، تسهیم قدرت، حقوق گسترده‌تر فرهنگی را تعقیب می‌کنند. به نظر مؤلفان اغلب خواسته‌ها به چهار حوزه زیر تعلق دارد: خودگردانی، برخورداری از حقوق فرهنگی، زبانی، مذهبی، دسترسی به منابع یا برابری فرصت و پشتیبانی مادی یا سیاسی از این تقاضاها (ص ۸۲).

به علاوه تلافی قومیت و مرز موجب تکوین سه گونه تقاضا از سوی گروه‌های قومی می‌شود: جدایی‌طلبی، الحاق‌گرایی به یک دولت همسایه یا دوست و خودمختاری که معمولاً این‌گونه تقاضاها آشتی‌پذیر نبوده و استعداد زیادی برای پرورش منازعه قومی دارند (ص ۸۳).

نویسندگان در **فصل هفتم** با عنوان «مداخله بین‌المللی» طی ۳۷ صفحه پس از مقدمه‌ای کوتاه به توضیح نمونه‌هایی از مداخله‌های بین‌المللی در برمه، کنگو، سودان، و با تفصیل درباره کوزوو می‌پردازند و محدودیت‌های فراروی جامعه بین‌المللی برای پایان بخشیدن به منازعه را برمی‌شمرند.

نمونه‌ها نشان می‌دهند که اولاً، منازعه‌های قومی پدیده‌هایی بین‌المللی هستند. ثانیاً، چنین منازعاتی بازیگران متعددی را درگیر می‌کنند و در نتیجه کارآیی رهیافت سطح تحلیل را نشان می‌دهند. ثالثاً، نشان می‌دهند که بازیگران بین‌المللی چگونه به تلاش‌های معطوف به حل منازعات می‌پیوندند و بالاخره اینکه هر موردی شاهدهی است برای این‌که چگونه شرایط ویژه و پویایی داخلی منازعات موجب دستیابی به راه‌حل خاص و متمایز یا عدم دستیابی بدان می‌شود (ص ۱۰۱).

فصل هشتم «حل منازعه در نظریه و عمل» نام دارد. نویسندگان در این فصل بر این

نظرند که حکمرانی دموکراتیک در جوامع چندقومی با چالش‌های خاصی مواجه است و بسیاری از گروه‌های قومی متمرکز در سرزمین معین، خواهان خودگردانی‌اند که به غلط جدایی‌طلبی خوانده می‌شود. آنان به احصای ستیزه‌های قومی خودمختاری طلب بعد از جنگ جهانی دوم پرداخته‌اند و بدون احتساب مبارزات استقلال طلبانه ضداستعماری تعداد آن را ۷۹ مورد می‌شمارند که گروه‌های قومی برخوردار از تمرکز جغرافیایی، رویارویی مسلحانه را به منظور نیل به خودگردانی یا استقلال اتخاذ نموده‌اند و این رقم در آستانه قرن بیست و یکم به ۱۲۰ مورد افزایش یافته است. سپس در ادامه طرح‌های نهادین مختلف و الزامات آن برای حل منازعه در جوامع چند پارچه در قالب سه مکتب عمده مرکزگرایی، تسهیم قدرت و تقسیم قدرت و مقایسه آنها با تعدادی از نمونه‌های واقعی در اروپا، آسیا و آفریقا بررسی شده است (ص ۱۳۹).

فصل نهم با عنوان «بدیل‌های راه حل‌های اجماعی حل منازعه» با این مقدمه آغاز می‌شود که در عمل راه‌های حل منازعه اغلب ترکیبی از روش‌های مختلف هستند و هر راه حلی با اجماع به دست می‌آید. البته نویسندگان در این فصل به اشکال مهم روش‌های غیراجماعی منازعات قومی شامل نسل کشی، پاکسازی قومی، کنترل هژمونیک، همانندسازی اجباری و جداسازی نیز می‌پردازند (ص ۱۷۱). از دیدگاه نویسندگان نکته مهم این است که به دلیل مخالفت‌های بین‌المللی و مقاومت‌های داخلی، موارد زیادی از موفقیت راه حل‌های بدیل ثبت نشده است (ص ۱۷۲). مواردی مانند توتسی‌های رواندا، آلمانی‌زبان‌های تیرول جنوبی در ایتالیا، چین، آبخازی و اوستیای جنوبی، همگی ناکامی راه حل‌های غیراجماعی را نشان می‌دهند (ص ۱۷۵). سپس نویسندگان به تفصیل به ابعاد پاکسازی قومی، مهاجرت اجباری، همانندسازی اجباری با کاربرد سطوح مختلف تحلیل و پیامدهای کاربست این شیوه‌ها شامل اعمال خشونت، عقب‌ماندگی اقتصادی، از دست دادن منابع مادی، بی‌ثباتی، بروز مسائل تازه شهروندی و نااطمینانی در موقعیت‌های شهروندی، بی‌ثباتی و تنش در روابط بین دولت‌های منطقه، نقض خشونت‌بار حقوق مدنی و شهروندی پرداخته‌اند (۱۷۶-۱۹۰) و متذکر شده‌اند که هیچ شاهد جدی مبنی بر موفقیت راه حل‌های غیراجماعی وجود ندارد و این روش‌ها مسائل غیراخلاقی به دنبال آورده، اجرای عملی آنها دشوار بوده و نمی‌توانند چارچوبی ایجاد کنند که در آن منازعات قومی به روش‌های پایداری حل و فصل شوند (۱۹۱).

در بخش پایانی کتاب با عنوان «نتیجه گیری» نویسندگان با مرور مجدد پرسش‌های آغازین کتاب ادعا می‌کنند که پاسخ‌های کافی، مقنع و تجربی به پرسش‌ها ارائه کرده‌اند (۱۹۳). به نظر آنها جامعه بین‌المللی به دلایل گوناگون اعم از داوری نادرست درباره قضا یا سوء مدیریت، بی‌علاقه بودن، فقدان منابع کافی، منفعت‌طلبی، مداخله سازمان‌های بین‌المللی یا منطقه‌ای و دولت‌های ثالث، در پیشگیری، مدیریت یا حل منازعات قومی موفق نبوده است (ص ۱۹۴). البته به باور نویسندگان این ناتوانی مسئولیتی را متوجه سازمان‌های بین‌المللی یا منطقه‌ای نخواهد کرد بلکه مسئولیت متوجه کسانی است که ماشه تفنگ را می‌چکانند یا لبه نیزه‌هایشان را تیز می‌کنند (ص ۱۹۴).

دیگر آن که همانند علل و عوامل متعدد مؤثر بر شکل‌گیری ستیزه‌های قومی، هیچ توضیح و تبیین واحدی هم درباره طراحی صلح‌آمیز حل منازعات یا میزان پایداری فرایند صلح یافت نمی‌شود. البته به نظر نویسندگان این موضوع، ایرادی به کتاب وارد نمی‌کند چون هدف کتاب عرضه نظریه‌ای واحد درباره علل تکوین منازعات قومی و ارائه راه حل برای آنها نبوده، بلکه هدف معرفی چارچوبی تحلیلی است که از وسعت کافی برای در بر گرفتن علل و عوامل گوناگون برخوردار باشد (ص ۱۹۵).

۲. ارزیابی

۲-۱. ارزیابی شکلی

از نقاط قوت این کتاب اهمیت موضوعی و کاربردی، به روز بودن، سلاست و روان بودن متن و عبارت‌پردازی‌های مناسب است که باعث جاذبه اثر شده، به گونه‌ای که آنرا حتی برای خوانندگان غیرانگلیسی زبان ساده و قابل فهم می‌نماید. فقدان اغلاط تایپی، ویرایش مناسب کتاب، استناد به شواهد و نمونه‌های عینی منطقه‌ای و بین‌المللی، برخورداری از انسجام مطلوب عنوان و محتوای متن و ترسیم تعداد ۱۶ نمودار برای تلخیص مطالب متن از دیگر نقاط قوت آن به شمار می‌آید.

علاوه بر نقاط قوت یاد شده بعضی اشکال‌های شکلی نیز در کتاب به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه عدم نگارش نتیجه برای فصل‌های چهارم و پنجم یا فقدان مقدمه برای فصل سوم باعث شده است که تناسب شکلی فصول مختلف اثر زیر سؤال رود. به علاوه عدم مراعات تناسب بین حجم فصول مختلف از دیگر ایرادهای شکلی کتاب است؛ مثلاً فصل پایانی و نهم که در قالب نتیجه‌گیری آمده است فقط در حجمی معادل چهار صفحه بیان شده ولی سایر فصول با حجمی حدود ۲۰ صفحه تنظیم شده است.

۲-۲. ارزیابی روشی

تعریف دقیق و موشکافانه مفاهیم و متغیرهای اصلی و رویکرد نسبتاً اثبات‌گرایانه کتاب از نقاط قوت آن به شمار می‌آید، اما به نظر می‌رسد دو ایراد روشی بر این اثر وارد است. نخست اینکه نوع نتیجه‌گیری فصل هشتم از تحلیل و تبیین فاصله گرفته و حالت تجویزی یافته است و بیشتر بر اقداماتی که نهادهای بین‌المللی باید انجام دهند تا مانع وقوع مهاجرت اجباری یا قوم‌کشی شوند تمرکز شده است (۱۹۱-۱۹۲). این شیوه نگارش هم با سیاق نویسندگان در فصول گذشته ناسازگار است و هم با شیوه نگارش نتیجه که با گزارش‌های راهبردی متفاوت است.

ایراد دوم این است که اگرچه کتاب، ناظر به بررسی و مطالعه سه موضوع به هم وابسته عوامل، نتایج و راه‌حل‌های منازعات قومی است اما مرور محتوای آن نشان می‌دهد که نویسندگان بیشتر بر علل و راه‌حل‌ها متمرکز شده و موضوع پیامدها تقریباً از توجه نویسندگان مغفول مانده است.

۲-۳. ارزیابی محتوایی

ضمن اذعان به نقاط قوت فراوان این اثر، به نظر می‌رسد چند ایراد محتوایی بر آن وارد باشد. نخست این‌که نویسندگان در بحث از نظریه‌های قومیت به دوانگاری «ازلی‌انگاری» و «سازه‌انگاری» بسنده کرده و به نظریه «ابزارانگاری» توجهی نشان نداده‌اند. این در حالی است که با توجه به نقش بازیگران و نخبگان ابزاری و انگیزه‌ها، منافع و توانایی آنها در سیاسی کردن شکاف‌های قومی و تأثیر منافع آنان بر چگونگی حل منازعات و مدیریت ستیزه‌های قومی، بی‌توجهی به این نظریه چندان موجه به نظر نمی‌رسد و با مدل تحلیلی ارائه شده در کتاب که بر نقش دولت و نیروهای فروملی متمرکز است نیز ناسازگار است (ص ۴۱).

دیگر آنکه نویسندگان کتاب بر متغیر انگیزه و وجود زمینه‌های انضمامی مثل نابرابری و نارضایتی برای وقوع ستیزه‌های قومی تأکید زیادی کرده‌اند اما رخدادهای عینی و نمونه‌های درگیری‌ها و مناقشات قومی گواهی می‌دهد که اگرچه وجود انگیزه، نارضایتی و نابرابری برای وقوع درگیری قومی شرط لازم است اما شرط کافی نیست بلکه در دسترس بودن ابزارها و وسایل و مهیا بودن ساختارهای فرصت نیز لازم است که - این موضوع در چند سال اخیر تحت عنوان نظریه «ساختار فرصت سیاسی» مورد اهتمام فکری صاحب‌نظران واقع شده است - نویسندگان اثر توجه جدی به آن نداشته‌اند (ص ۱۷).

نکته دیگر این است که نویسندگان به نظریه‌های ناظر به احساس ناامنی در بروز ستیزه‌های قومی اشاره می‌کنند اما به این مسئله نمی‌پردازند که ایراد این نظریه‌ها این است که به معلول توجه دارند تا علت. ناامنی معلول شرایط ساختاری یا رفتاری کنشگران سیاسی است نه علت تامه و مستقل. لذا مدل تحلیلی جامع باید عوامل علی مؤثر بر تکوین مناقشه‌های قومی را ارائه کند و صرفاً بر معلول‌ها متمرکز نشود (ص ۳۰). از سیاق مباحث و رویکرد نویسندگان کتاب چنین برمی‌آید که آنان در طراحی مدل تحلیلی خود فرض را بر رفتار عقلانی انسان قرار داده‌اند؛ این در حالی است که بسیاری از رفتارهای بازیگران در سطوح مختلف تحلیل فاقد وصف عقلانی است و وجوه غیرعقلانی مثل احساسات، عواطف، و نیز عنصر دستکاری نخبگان در ذهنیت کنشگران در شکل‌دهی به رفتار بازیگران نقشی اساسی دارد.

نویسندگان اثر در بحث از نقش متغیر منافع و علائق اقتصادی در بروز مناقشات قومی هرچند به درستی به این عنصر توجه می‌کنند اما انتقاد وارد به چنین تحلیل‌هایی این است که این تحلیل تحلیلی عمومی بوده که درباره همه اشکال مناقشات صادق است، علل اختصاصی بروز ستیزه‌های قومی را بررسی نکرده و تمایزی بین مناقشه‌های عمومی و ستیزه‌های قومیت - پایه قائل نمی‌شود.

نکته دیگری که از مظان توجه نویسندگان کتاب دور مانده است عدم تمایز بین راه‌های حذف و تقلیل تمایزات قومی از یک سو، و راه‌های کنترل و شناسایی آن از سوی دیگر است. طبیعی است که راه حل‌ها و شیوه‌های مدیریت آنها تفاوت‌های اساسی با یکدیگر دارند. به عنوان نمونه راهبردهای حذف تمایزات قومی اغلب خشونت‌آمیز و ناقض حقوق مدنی و شهروندی افراد است ولی اعمال راهبردهای کنترل تمایزات قومی و شناسایی حقوق قومی شهروندان با نفی و نقض حقوق آنان تلازم ندارد (ص ۱۸).

یکی دیگر از انتقادات وارد بر اثر این است که نویسندگان برای ذکر مثال از مناقشات دیرپای قومی به تحریف واقعه شکل‌گیری رژیم صهیونیستی می‌پردازند و بروز جنگ اول اعراب و اسرائیل را ناشی از کاربرد زور توسط دولت‌های عربی معرفی می‌کنند (ص ۱۷۶). این چنین قضاوتی به نوعی چشم بستن بر واقعیت‌های تاریخی و نادیده انگاشتن نقش دولت‌های قدرتمند در ایجاد رژیم صهیونیستی به همراه نقض آشکار حقوق ساکنان اولیه سرزمین فلسطین یعنی اعراب مسلمان است.



و سرانجام رفع مسئولیت نویسندگان از نهادهای بین‌المللی برای مهار و مدیریت موفق ستیزه‌های قومی، اشتباه و نوعی تطهیر اتهام ناکارآمدی این نهادها به‌شمار می‌رود؛ زیرا به باور نگارنده این سطور، جامعه بین‌المللی یا سازمان‌های مربوطه همانند مرتکبین نسل‌کشی یا پاکسازی کنندگان قومی بابت بی‌کفایتی، ناکارآمدی و عدم اقدام به‌هنگام و مؤثر مسئولیت دارند.

دکتر علی کریمی

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران

Email: Akm10@umz.ac.ir